

آزادسازی ایدئولوژی از ایدئولوژی به مثابه علم ایده‌ها و مجموعه‌ای از ایده‌ها^۱

ایگلتون به درستی بحث می‌کند که واژه‌های مختوم به «الوژی» (ology)، خصیصه ویژه‌ای دارند. در حالی که «الوژی» قاعدتاً باید به معنای علم یا مطالعه موضوعی باشد که پیشوند آن قرار می‌گیرد (به‌طور مثال ایده در ایدئولوژی یا متدولوژی)؛ اما در عمل و در فرایندی وارونه به‌جای به دست دادن شناختی نظام‌مند از پدیده مورد مطالعه به معنای آن پایان می‌بخشند. چنین معنای وارونه‌ای از ایدئولوژی، یعنی تقلیل ایده‌شناسی به ایده به فاصله کوتاهی پس از وضع این مفهوم در مورد آن هم به کار گرفته شد و ایدئولوژی به جای ایده شناسی تبدیل شد به نظام یا مجموعه‌ای از ایده‌ها درباره عالم و آدم. پس از آن ایدئولوگ کسی نبود که منشأ شکل‌گیری ایده‌ها را مورد مطالعه قرار می‌داد، بلکه کسی بود که دیدگاه‌های مشخص و نظام‌مند در مورد انسان و جهان و طبیعت داشت. (Eagleton, 1991, p. 63) ساخت‌گشایی مفهوم نامتداول ایدئولوژی (ایدئولوژی به‌مثابه علم ایده‌ها) و پدیدارشناسی تکوینی تلقی رایج از این مفهوم (ایدئولوژی به‌مثابه مجموعه‌ای از ایده‌ها)، در مقاله‌ای دیگر^۲ به این نتیجه منجر شده است که امکانی برای بازسازی این دو تلقی از ایدئولوژی وجود ندارد. با این همه، از رده خارج شدن این دو نوع تلقی از ایدئولوژی در همان مقاله، منجر به شناسایی عناصر ماندگار آن دو مفهوم شده است؛ عناصری که مؤلفه‌های سازنده درک سومی از ایدئولوژی شده است که در آنجا ایدئولوژی به‌مثابه رویکرد نامیده شده است. بازخوانی اصطلاح «ایدئولوژی» در اندیشه شریعتی اما با مشکلاتی جدی روبه‌روست که بخشی از آن به تعدد تعاریف و پیچیدگی آن در منظومه فکری وی مربوط می‌شود و بخش دیگر آن به سلطه‌یافتن نوعی درک انحصاری از «ایدئولوژی» در ایران و جهان. بر این دو مانع سومی را نیز باید افزود و آن شکل گرفتن درک خاصی از شریعتی به‌عنوان «ایدئولوگ مذهبی» است که عملاً سبب پنهان ماندن بخش‌های اساسی و جوهری مواجهه او با این مفهوم شده است. اگر بر پایه آنچه که به تفصیل در مقاله «در سبب‌یابی ایدئولوژی» آمده است، سه مفهوم از ایدئولوژی در دست داشته باشیم، واقعیت این است که عناصری از هر سه صورت‌بندی مفهومی از ایدئولوژی در اندیشه‌های شریعتی قابل شناسایی است. در ربط با ایدئولوژی به‌مثابه علم ایده‌ها شریعتی در جایی بحث می‌کند که «در قرن هجدهم کسانی بودند که می‌گفتند که علوم انسانی را باید بر اساس طبیعت تجربه کرد و چون طبیعت تکاملش به‌صورت تدریجی است جامعه هم باید تدریجی تکامل یابد.» در جایی دیگر، بی‌آنکه اشاره‌ای به نام واضح ایدئولوژی، یعنی دستوت دو تراسی کند. ایدئولوژی را ادامه غریزه در انسان می‌داند و به‌نحوی شگفت‌انگیز، شگفت‌انگیز از جهت سلطه فهم ایدئولوژی به‌مثابه مجموعه‌ای از ایده‌ها در زمانه او، تأکید می‌کند که این تعریف، بهترین تعریف از ایدئولوژی است: «بهترین تعریف ایدئولوژی این است که اساساً ایدئولوژی ادامه غریزه است در انسان. غریزه، مجموعه قوانین و کشش‌هایی است که رفتار موجود زنده را و نیز رشد، تکامل، تولید، بقا، نوعی و به‌طور کلی زندگی او را تأمین می‌کند. اما در انسان بخشی از این زمینه‌ها به خودآگاهی و اراده وی واگذار شده است. بنابراین در آنجا که غریزه به پایان می‌رسد، برای هدایت انسان ایدئولوژی آغاز می‌شود.» (شریعتی، مجموعه آثار ۲۳: ۱۳۵). این تعریف از ایدئولوژی، که شاید ملهم از رویکرد تجربه‌گرایانی مانند «دستوت دو تراسی» باشد، همچون هر تعریف دیگری از ایدئولوژی در منظومه فکری شریعتی حضور دارد و نمی‌توان آن را برگزارد نکرد. به‌ویژه اینکه او علی‌رغم تأکید بر اهمیت این تعریف، هم با تجربه‌گرایی قرن هجدهمی علوم انسانی مخالفت جدی دارد و هم برخلاف دستوت دو تراسی که بدون تردید، اراده را بخشی از احساسات و غریزه می‌دید، اراده را در جایی قرار می‌دهد که کار غریزه پایان یافته باشد. بدین ترتیب، شریعتی بی‌آنکه آگاهی کاملی از مفهوم اولیه ایدئولوژی به‌مثابه علم ایده‌ها داشته باشد، مواجهه‌ای که با کلیات این مفهوم‌پردازی دارد، هم‌زمان سلبی و ایجابی است. او در مقام نقد، محدودیت‌های معرفت‌شناختی و لوگوس‌محورانه‌ای که در بنیان علم ایده‌های تراسی وجود داشت و نیز ادعای آن برای تحلیل منشأ ایده‌ها در احساسات و تجربیات را مورد پرسش قرار می‌دهد. ایدئولوژی به‌عنوان «علم ایده‌ها» در اندیشه تراسی بر پایه تجربه‌گرایی و حس‌گرایی استوار بود. تراسی بر این باور بود که تمامی ایده‌ها از تجربیات حسی سرچشمه می‌گیرند و با تحلیل این تجربیات می‌توان به شناخت دقیقی از فرایندهای ذهن انسان دست یافت. شریعتی اما این نگاه را تقلیل‌گرایانه می‌داند و معتقد است که چنین رویکردی نمی‌تواند پیچیدگی‌های انسانی را توضیح دهد، چراکه انسان موجودی فراتر از داده‌های حسی است. شناخت او محصول تعامل پیچیده میان تاریخ، فرهنگ و اراده انسانی است و نمی‌توان آن را به داده‌های خام حسی تقلیل داد. او علاوه بر این، لوگوس‌محوری علم ایده‌ها را مورد نقد قرار داده و تأکید می‌کند که هیچ نقطه آغاز مطلق یا حقیقت بنیادی‌ای وجود ندارد که بتواند منشأ تمامی ایده‌ها باشد. شناخت بشری همواره زمینه‌مند است و هرگونه تلاش برای یافتن بنیانی ثابت برای شناخت، به جزمیت معرفتی منجر خواهد شد. در مقام ایجابی اما، شریعتی



عمر کوتاه شریعتی و وسعت درگیری‌ها و مواجهه‌های او با مسائل تقلیل‌گرایانه برگزارد شده است. شریعتی فقط چهل و چهار سال زیست و در طول عمر فکری خود که از نوجوانی شروع شد فرصت را برای بازبینی آنچه که از طریق مواجهه‌هایی وجودی به آن رسیده بود، تنگ می‌دانست. شاید امیدوار بود که لمحّه شادی روزی فرارست تا او بتواند آن را به بازپرسی آنچه که خود گفته است و نوشته است، اختصاص دهد. فرصتی که دست نداد و لحظه‌ای از آن لمحّه که در پی آخرین زندان او و یک سال پیش از هجرت دائمی او دست داد به صورت‌بندی مبنای نظری رویکرد خود در سه‌گانه عرفان، برابری، آزادی پرداخت.

با ایدئولوژی همچون ادامه غریزه در انسان همراهی می‌کند و با عناصری که خود بر آن می‌افزاید، آن را بهترین تعریف از ایدئولوژی می‌داند. ایدئولوژی چون ادامه غریزه در انسان است، می‌تواند قادر به توضیح تکوین دائمی نیازهای انسان و واکنش به آن نیازها باشد. انسان برخلاف حیوانات که رفتارشان توسط غریزه هدایت می‌شود، نیازمند ابزاری خودآگاهانه برای جهت‌دهی به زندگی خویش است؛ ابزاری که بتواند او را از مرزهای زیستی فراتر برده و به قلمرو اراده و خودآگاهی وارد کند. این نگاه شریعتی، ضمن فاصله‌گرفتن از حس‌گرایی تراسی، بر نقش اراده انسانی در بازآفرینی جهان تأکید دارد. او معتقد است که ایدئولوژی باید بتواند پاسخ‌گوی نیازهای متغیر انسان باشد و این امر مستلزم نقد دائمی ساختارهای فکری موجود است. یکی از مفاهیم کلیدی شریعتی درباره ایدئولوژی، پیوند میان غریزه و خودآگاهی است. ادامه غریزه در انسان از نظر او؛ صرفاً تداوم یک فرایند طبیعی نیست، بلکه جهشی کیفی به حوزه‌های جدید است که با خودآگاهی همراه است. شریعتی با بازتعریف مفهوم ایدئولوژی به‌مثابه «ادامه غریزه»، آن را از چارچوب علمی خنثای دستوت دو تراسی خارج و به حوزه‌های پویا و انتقادی وارد می‌کند. او معتقد است که ایدئولوژی باید همواره در حال نقد و بازسازی باشد تا بتواند پاسخ‌گوی نیازهای متغیر انسان باشد. این نگاه شریعتی نه‌تنها نقدی بر محدودیت‌های علم ایده‌هاست بلکه پیشنهادی برای گذار به رویکردی انتقادی‌تر درباره شناخت بشری ارائه می‌دهد؛ رویکردی که بتواند پیچیدگی‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی انسان را در نظر بگیرد. مفهوم دوم، رایج و شناخته‌شده ایدئولوژی را می‌توان ایدئولوژی به‌مثابه مجموعه‌ای از ایده‌ها نامید. این تلقی از ایدئولوژی، که نظورات مفهومی آن از پاپلئون تا لنین قابل ردیابی است، ایدئولوژی از علم ایده‌ها به مجموعه‌ای از ایده‌های متصلب در قالب ایسم‌های شناخته‌شده قرن بیستم تبدیل شد و معنا و منطق اولیه آن به‌کلی فراموش شد. ایدئولوژی به معنای رایج آن، عناصر و مؤلفه‌هایی دارد که برخی از آن‌ها را می‌توان به شرح هولناک زیر فهرست کرد: ۱- ترغیب به عمل و جایگزینی عمل به‌جای اندیشه. ۲- تربیت هواداران وفادار و سرسپرده. ۳- عدم قابلیت رد و اثبات منطقی. ۴- سادگی بیش از حد و کاهش پیچیدگی واقعیت. ۵- مقاومت در برابر تغییر و بی‌توجهی به رخدادهای جدید. ۶- ادعای دانش کامل نسبت به گذشته، حال و آینده. ۷- ساختار به‌ظاهر منطقی و منسجم. ۸- توجیه جهان بینی و ارزش‌ها با پیش‌فرض‌های غیرقابل پرسش. ۹- تضعیف تنوع و تقویت یکنواختی فکری. ۱۰- پیش‌بینی آینده و ارائه برنامه عملی برای تحقق آن. با در نظر داشتن این عناصر از ایدئولوژی، پرسش این است که این تلقی از ایدئولوژی و مؤلفه‌های آن چه نسبتی با اندیشه‌های شریعتی دارد؟ پاسخ کوتاه این است که هم در نظرپردازی شریعتی از ایدئولوژی و هم در ایده‌پردازی او از سایر مفاهیم، برخی از عناصر مذکور با مضامین آنها حضور دارند. برگزارد نکردن این عناصر مسئله‌ساز و عدم نقد رادیکال آن‌ها از طریق منطق درونی اندیشه خود او یا حتی مستقل از آن منطق، جز اینکه بدخوانی‌ای بر بدخوانی‌های موجود از اندیشه‌های او بیفزاید و فراتر از آن، سدهای راه او را همچنان نگاه دارد، نتیجه دیگری ندارد. پس در اینجا ضمن همراهی مشروط با کسانی که شریعتی را ایدئولوگ به‌معنای رایج و منفی کلمه می‌خوانند و در جهت تقویت ادعای آنان، نقل‌قول‌هایی از آثار او را که متضمن همان عناصر است، بی‌هیچ شرح و تفسیری آورده می‌شود و رسیدگی به آنها بر عهده دو بخش «ایدئولوژی به‌مثابه

رویکرد» و «نقدی بر ایدئولوژی‌اسیون اندیشه‌های شریعتی» گذاشته می‌شود: ■ «ایدئولوژی، ارزیابی و خوب و بد می‌کند، به هدایت دست می‌زند، ارزش‌ها را می‌کشد و می‌آفریند، تو را خلق می‌کند، روشنفکر مجاهد می‌پرورد.» (شریعتی، مجموعه آثار ۷: ۹۶-۹۵) ■ «ایدئولوژی می‌گوید: باید این چنین باشد و فلسفه و علم فقط می‌گوید این چنین هست.» (شریعتی، مجموعه آثار ۷: ۹۹) ■ «ایدئولوژی، عبارت است از شناخت اعتقادی که یک نوع شناخت خاص است. غرب همه شناخت‌های... را در او جوش دارد ولی فقط شناخت اعتقادی ندارد. یعنی غرب برای اینکه بجنکد همه چیز دارد ولی نمی‌داند برای چه می‌جنکد. ولی طرف دیگر شرق هیچ‌کدام از این شناخت‌ها را ندارد و فقط یک شناخت ایدئولوژیک دارد. یعنی برای اینکه بجنکد هیچ چیز ندارد ولی می‌داند که برای چه باید بجنکد و همیشه در جنگ ایدئولوژیک، بر ضد تمام ابعاد گوناگون شناخت، پیروزی با جنگ ایدئولوژیک است... یعنی همه شناخت‌های در دوره انحطاط، منطقی می‌شوند ولی شناخت ایدئولوژیک در دوره انحطاط نیرو می‌گیرد. و به همین جهت است که همه نهضت‌های ایدئولوژیک در تاریخ از جامعه‌های منطقی بلند می‌شوند، نه از جامعه‌های متمم.» (شریعتی، مجموعه آثار ۱۱ جلد ۱: ۲۲۹)

■ «ایدئولوژی عقیده‌ای است که نظام و یا وضع مطلوب را در زمینه انسانی و اجتماعی، فکری یا مادی، در قبال نظام و وضع موجود نشان می‌دهد و نیز راه طی فاصله میان وضع موجود و وضع مطلوب را برای انسان روشن می‌سازد.» (شریعتی، مجموعه آثار ۱۱ جلد ۱: ۲۳۲)

گرچه رها کردن این نقل‌قول‌ها، بی‌هیچ تفسیری و بدون توجه به تاریخ نگارش یا گفتار آنها غیرمنصفانه و مسئله‌ساز به نظر می‌رسد، اما همچنانکه در بحث نسبت شریعتی با مفهوم ایدئولوژی به‌مثابه علم ایده‌ها دیده شد، و همچنانکه در بحث یعنی نسبت شریعتی با مفهوم سوم ایدئولوژی به‌مثابه رویکرد، دیده خواهد شد، این ایده‌های متأثر از فضای زمانه را لازم نیست کسی فروریزد؛ خود او با قوی‌ترین کلمات، با «نوعی شک دکارتی» با «یک انقلاب گستاخانه فکری و روحی»، «علیه خویش» شورش می‌کند و آنچه را که شاید ده‌های پیش صورت‌بندی کرده است، به‌کلی بی‌اعتبار می‌کند. قبل از رسیدن به آن نقطه ولی لازم است مفهوم سوم ایدئولوژی یا ایدئولوژی به‌مثابه رویکرد، حداقل در سطحی کلی ایضاح شود. ایدئولوژی به‌مثابه رویکرد در کلی‌ترین سطح را می‌توان «در راه» دانستن مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روش‌شناختی و ارزش‌شناختی، به‌مثابه مانعی برای پیشگیری از جزمی شدن این مبانی دانست که فصل تمایز آن با سایر رویکردهای فلسفی در سه مؤلفه است: ۱- ایده‌های پروبلماتیک به‌مثابه موضوع خود ویژه رویکرد ایدئولوژیک. ۲- تقدم مبانی ارزش‌شناختی (اخلاق) بر سایر مبانی یا به‌عبارتی جابه‌جایی در اولویت مبانی به ترتیب: اخلاقی (ارزش‌شناختی) - هستی‌شناختی - معرفت‌شناختی - روش‌شناختی. ۳- «در راه» دیدن و «در راه» بودن ایده‌های برآمده از رویکرد. با فرض اینکه خواننده این متن، مقاله «در ستایش ایدئولوژی» را خوانده است و با لوازم نظری آن همراه شده است، در اینجا نشان داده می‌شود که ما ایدئولوژی را در آخرین ایستگاه نه به‌مثابه «علم ایده‌ها» و نه به‌مثابه «مجموعه‌ای از ایده‌ها»، بلکه به‌عنوان یک رویکرد می‌فهمد؛ رویکردی پویا، انتقادی و تاریخ‌مند که همواره در حال بازآفرینی است.

او نخست در مسیری سلبی، نشان می‌دهد که چه چیزی ایدئولوژی نیست: «اساساً در تعبیر و تلقی ایدئولوژی دچار یک اشتباه شده‌ایم و این اشتباه همان است که غالباً در ذهن روشنفکران دنیای سوم وجود دارد و آن دست‌یافتن شتابزده به یک وسیله‌ای است که بتواند آن‌ها را در دست‌یافتن به اهداف سیاسی-اجتماعی-انقلابی‌شان به‌مثابه یک «رساله عملیه» یا یک «آیین‌نامه راهنمایی» یاری نماید. یک ایدئولوژی در چنین صورتی عبارت است از دکمه‌هایی که بر اساس وضع و شرایط خاص موجود شکل گرفته است.» (شریعتی، مجموعه آثار ۲۳: ۱۰۳) و ادامه می‌دهد که «یک ایدئولوژی، یک کتابچه راهنمایی که افراد بخواهند از روی آن راه یابند و گنج پیدا کنند نیست. چنین تلقی‌ای از ایدئولوژی، تلقی یک مؤمن متعصب عامی است که به‌جای فراگرفتن علومی که او را به شناخت مذهب و مبانی اساسی مذهب هدایت کند، یک رساله عملیه از یک مجتهد جامع‌الشرایط می‌گیرد و هر مشکلی که در زندگی دارد، در صفحه‌ای از مسائل مربوط به آن جست‌وجو می‌کند و جوابش را خیلی روشن، صریح و قاطع پیدا می‌کند.» (شریعتی، مجموعه آثار ۲۳: ۱۱۹). او حتی تا آنجا پیش می‌رود که «وحدت فکری را سبب مسقوط و انحطاط» و نسبی‌گرایی را یکی از اصلی‌ترین ویژگی‌های ایدئولوژی می‌داند. (شریعتی، مجموعه آثار ۲۷: ۱۱۹). در پیوند با نقد یقین‌گرایی ایدئولوژی‌های رایج، شریعتی یقین را سبب توقف و انحطاط می‌داند: «هیچ آفتی برای تعقل و پیشرفت و آگاهی انسان از یقین پوچ، منقطع‌کننده‌تر نیست، چه یقین در هر امری لازم‌امش توقف در برابر آن است.» (شریعتی، مجموعه آثار ۴: ۲۵۲). رویکرد آنتی‌فیکسیسم شریعتی هنگامی روشن‌تر می‌شود که به تعریف وی از روشنفکر توجه شود. او روشنفکر را کسی می‌داند که دارای